



### اختتامیه جایزه ملی شعر

جایزه ملی «شهر شعر» پنجشنبه هفتم اسفند ساعت ۱۶ در فرهنگسرای اندیشه برگزار می‌شود. در این آیین، شاعران برگزیده در ۹ رشته «غزل»، «مثنوی و چهارپاره»، «نیمایی»، «ترانه و تصنیف»، «سپید»، «کوتاه و رباعی»، «طنز»، «کودک و نوجوان» و بخش ویژه «فلسطین» جوایز خود را دریافت می‌کنند.



### انتشار کتاب جدید از کانون

کتاب «بی‌بی نوبر و داستانی دیگر» نوشته محمدرضا پستک و یلدا پاشایی که از آثار برگزیده ششمین جشنواره خاتم است، از سوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر شد. این کتاب در فروشگاه‌های کانون پرورش فکری و سامانه فروش اینترنتی کتاب‌های آن به نشانی digikanoon.ir قابل دسترس است.

# آرزویم شعر خوانی در محضر رهبر انقلاب بود

گفت‌وگو با بانوان شاعر، محدثه آشتیانی و راضیه مظفری درباره تجربه‌های خود از دیدار شاعران با رهبر انقلاب در تلویزیون همشهری



عکس: همشهری / ایشا نورا



**گفت‌وگو**  
**علی‌الله سلیمی | روزنامه‌نگار | همزمان با آغاز فصل تازه برنامه «چهارده» از تلویزیون همشهری، این برنامه میزبان آبانوی شاعر، محدثه آشتیانی و راضیه مظفری بود؛ شاعرانی که در دیدار سال گذشته شاعران با مقام معظم رهبری حضور داشتند و به شعر خوانی پرداختند. در این برنامه همراه بود، گفت‌وگو، سیدمحمد جواد شرافت، شاعر معاصر همراه بود، گفت‌وگو، روایتی صمیمی و در عین حال تأمل‌برانگیز از انتخاب شعر، و شاعری مطرح شد. این برنامه صمیمی، نشان داد پشت هر شعر چند دقیقه‌ای که در دیدار سالانه شاعران مطرح کشور با مقام معظم رهبری در ماه رمضان هر سال خوانده می‌شود، سال‌ها تجربه زیسته، خلوت، دعا، صبر و انتظار نهفته است؛ شب‌رمضانی که گاهی ۴۰ سال طول می‌کشد تا به یک ختم شود.**



جلسه واقعا سنگین بود. نزدیک به ۴۰ شاعر شعر خواندند و برنامه تا نزدیک نیمه‌شب ادامه داشت. وقتی عنوان شعر «مادر شهید» اعلام شد، ظاهرا لحظه‌ای این تصور پیش آمد که من مادر شهید هستم. بعد توضیح داده شد که عنوان شعر است. از بیت‌های اول که گذشتم و «آفرین»ها را شنیدم، آرام شدم. حس کردم آن آرزوی بزرگ زندگی شاعری‌ام محقق شده است.

**شما در آن دیدار کتاب خودتان با عنوان «روزی که نمی‌دانم» را به رهبر معظم انقلاب تقدیم کردید. در این باره هم بگویید.**  
بله سال قبل هم دعوت بودم اما شعر خوانی نداشتم. دوست داشتم وقتی شعر می‌خوانم، کتابم هم چاپ شده باشد تا تقدیم کنم. قبل از شعر خوانی کتاب را تقدیم کردم. همسر که امام جمعه یکی از شهرهای دماوند است، از من خواسته بود انگشتری به یادگار بگیرم. در خواست کردم و ایشان لطف کردند. این چند جمله گفت‌وگو برایم بسیار شیرین و ماندگار است.

**خانم مظفری شعر «مادر شهید» که شما در محضر مقام معظم رهبری خواندید را با هم مرور کنیم.**

زبغده هر سال باید در سفر باشد هر چند فرصت کم زیارت مختصر باشد حتی اگر ماشین برای او ضرر دارد حتی اگر یاردار با او همسفر باشد آرام می‌گوید خدایا کاش که می‌شد مشهد به مادرتنگ‌ها نزدیکتر باشد خرج سفر این بار یک انگشتر کهنه است هر چند ارت مادرش بی‌بی گهر باشد از نان خشک بقیچه کمتر می‌خورد شاید سهم کبوترهای آقا بیشتر باشد این ساحل آرامش است و پیش‌روی اوست هر چند یک دریا تالطم دست‌پر باشد

**مضمر مقام معظم رهبری برای امام حسن مجتبی (ع) خواندید.**

می‌نویسم یا حسن ختامش با خودت بر لبم ذکر تو را دارم دلواپش با خودت لحظه‌های عمر خود را می‌سپارم دست تو السلام زندگی تا والسلاش با خودت از ادب دور است نزدت دست خالی آمدن زخم‌هایی کهنه دارند التیام با خودت باز هم بال خیالم تا بقیعت پر کشید من کبوتر می‌شوم یک روز باشم با خودت سر به دامن تو خواهم داشت از زانوئی غم اینکه باشد لحظه مرگم کدامش با خودت از گرمای کم طلب کردن که کفر نعمت است

**حاجتم را هم که می‌دانی تماش با خودت خانم مظفری، شما هم در محضر مقام معظم رهبری شعرهایی برای امام (رضاع) و مادر شهید خواندید. این شعر چگونه انتخاب شد؟**  
**راضیه مظفری:** من اوایل شاعری ۳ آرزو داشتم؛ یکی اینکه در جشنواره‌ای برگزیده شوم، دوم اینکه برنامه‌ای مرا به‌عنوان شاعر دعوت کند و سوم اینکه در محضر رهبر انقلاب شعر بخوانم. ۲ آرزوی اول خیلی زود محقق شد. اما سومی برایم خیلی بزرگ و دست‌نیافتنی بود. شعر امام (رضاع) را برای جشنواره شعر رضوی نوشتم؛ همان ایام ذبغده که‌ماه زیارتی حضرت است. شروع شعر هم به همین نکته اشاره دارد. آن شعر در جشنواره برگزیده نشد. حتی با خودم گفتم شاید شعر چندان موفقی نیست. ۳ سال گذشت. بعد از ارسال آثار برای دیدار، «مادر شهید» انتخاب شده است. برایم جالب بود؛ شعری که در جشنواره دیده نشده بود، برای آن جلسه برگزیده شد.

**شما چه حسی قبل از آن دیدار داشتید و فضای آن جلسه را چگونه تجربه کردید؟**

چشمش به گنبد می‌خورد بغضش ترک خورده است گاهی همان بهتر زبانش چشم تر باشد آقای خوبم آفتابی که لب بام است تا کی برای یک خبر چشمش به در باشد پیراهنی تکه پلاکی ساعتی چیزی کو آنکه مثل قاصدک‌ها خوش خبر باشد حالا برای مهدی‌ام یک نامه آوردم شاید یکی از کفترانت نامه‌بر باشد هر سال مهدی مادرش را مشهد آورده هر سال مهدی مادرش را مشهد آورده زنده‌است او هر چند مقفول‌التر باشد

**شما هر دو مادر هستی. جمع میان مادری و شاعری چگونه ممکن است؟**  
**آشتیانی:** برای من مادری نقطه آغاز شاعری بود. من از کودکی شاعر نبودم. شعر گفتم همزمان با تولد دخترم شروع شد. حس می‌کنم آن لطافت مادرانه قریحه‌ام را بیدار کرد. هیچ‌وقت میان این دو تعارضی ندیدم؛ هر چند طبیعتا کار زیاد می‌شود.

**مظفری:** من تجربه‌ام کمی متفاوت است. سه دختر دارم و فاصله سنی شان کم است. خیلی وقت‌ها می‌خواستم در سکوت بنویسم اما یکی آب می‌خواست، یکی گریه می‌کرد و شعر از ذهنم می‌پرید! حتی دوبیتی‌ای نوشتم که «غزل‌هایی که با من قهر کردند / فدای خنده‌های دخترم شد». اما به یک تجربه مهم رسیدم: هر وقت محدودیت‌ها بیشتر بود، خدایا برکت بیشتری در کارم قرار داد. انگار سختی‌ها مانع رشد نشدنند بلکه باعث شدند.

**قرار است در این برنامه شما از اشعار عاشقانه‌های خودتان هم برای ما بخوانید. شعر عاشقانه برای شما چه جایگاهی دارد؟**  
**آشتیانی:** من اساسا با عاشقانه شروع کردم. حتی مدتی از ورود به شعر آیینی پرهیز داشتم چون برایم قدسی و سنگین بود. نخستین شعر آیینی‌ام را با توسل به امام (رضاع) نوشتم. اما عاشقانه همچنان

**«راضیه مظفری:»** من اوایل شاعری ۳ آرزو داشتم؛ یکی اینکه در جشنواره‌ای برگزیده شوم، دوم اینکه برنامه‌ای مرا به‌عنوان شاعر دعوت کند و سوم اینکه در محضر رهبر انقلاب شعر بخوانم. ۲ آرزوی اول خیلی زود محقق شد. اما سومی برایم خیلی بزرگ و دست‌نیافتنی بود. شعر امام (رضاع) را برای جشنواره شعر رضوی نوشتم؛ همان ایام ذبغده که‌ماه زیارتی حضرت است. شروع شعر هم به همین نکته اشاره دارد. آن شعر در جشنواره برگزیده نشد. حتی با خودم گفتم شاید شعر چندان موفقی نیست. ۳ سال گذشت. بعد از ارسال آثار برای دیدار، «مادر شهید» انتخاب شده است. برایم جالب بود؛ شعری که در جشنواره دیده نشده بود، برای آن جلسه برگزیده شد.

**«محدثه آشتیانی:»** شعر امام حسن (ع) را چهار، پنج سال پیش سرسوده بودم. همان زمان سرودن، حال عجیبی داشتم و از خود حضرت خواستم اگر این شعر قبول است، روزی توفیق خواندنش در مجلسی بزرگ نصیبم شود. سال‌ها گذشت و خبری نشد. حتی برای دیدار اخیر ابتدا به من گفتند ۲ شعر عاشقانه‌ام برای خواندن انتخاب شده است. مشغول و بربایش همانها بودم که حدود یک هفته مانده به دیدار تماس گرفتند و گفتند قرار است شعر امام حسن مجتبی (ع) را بخوانم. آن لحظه واقعا اشک ریختم؛ احساس کردم همان «مهر تأییدی» که سال‌ها پیش خواسته بودم رسیده است. قبل از ورود به جلسه استرس داشتم. همانجا به امام حسن مجتبی (ع) توسل کردم و آرامش خواستم. بعد از آن فقط آرامش بود. وقتی دعا و تحسین رهبر انقلاب را شنیدم، حس کردم دعایم مستجاب بود.

بخش مهمی از جهان شعری من است. یکی از همان شعرهایی که برای دیدار انتخاب شده بود، عاشقانه‌ای محض بود، نه خانوادگی، نه آیینی، بلکه تغزل خالص. شعر نمی‌تواند عاشقانه و صادقانه نباشد. مظفری: شعر نمی‌توانستم بنویسم. حتی برای ترانه من هم در کنار شعرهای آیینی و اجتماعی، عاشقانه زیاد دارم و معتقدم این ساحت‌ها جدا از هم نیستند. **خانم آشتیانی شما در کنار شعرهای آیینی، اشعار عاشقانه زیبایی هم دارید. یکی از آن شعرها را از زبان شما بشنویم.**

چشم را بازبچه این ابر غمگین می‌کنند سینه را گاهی هجوم بوق سنگین می‌کنند عشق گاهی یک سلام ساده را در آینه با خودش روزی هزاران بار تمرین می‌کنند در جهان بی‌وفایی‌ها و فادارم هنوز تا ببینم کی زمانه ترک آیین می‌کنند آرزو کردم یکی مثل خودت پیدا کنی آدمیزاد است دیگر گاه نفرین می‌کنند حرف رفتن آمد و مثل هزاران بار قبل چه‌شهادت بین دعواتر خ تعیین می‌کنند **صحبت از شعر عاشقانه‌ها، خانم مظفری شما هم شعر عاشقانه زیاد دارید. یکی از اشعار عاشقانه شما را هم در این برنامه بشنویم.**

من یک غزل عاشقانه تقدیم می‌کنم: میان جمعیت گشتم که پیدایت کنم از دور به شوق اینکه یک لحظه تماشایت کنم از دور زمستانی اگر از بی‌کسی بخ برگرد دستانت منم من آتشی دیوانه طاهایت کنم از دور اگر روزی بیایان بود حالت گریه در گریه برایت ابر خواهم شد که در یابیت کنم از دور چه شب‌هایی که پشت پنجره چشمم به‌ماه افتاد چه شب‌هایی نشستم تا تماشایت کنم از دور شنیدم قاصدک می‌گفت احوالت مساعد نیست

نخستین قسمت فصل تازه «چارده» همشهری تنها یک مرور بر شعر خوانی در دیدار رضفانی نبود؛ بلکه روایتی از پشت‌صحنه شعر بود. **■ از آرزویی که سال‌ها در دل شاعر می‌ماند، ■ از اشکی که پیش از رفتن روی گونه می‌نشیند، ■ از استرسی که با یک توسل آرام می‌شود، ■ از مادری که گاه شعر را عقب می‌اندازد اما قریحه را عمیق تر می‌کند، ■ از شاعری که نمی‌تواند نسبت به زمانه‌اش بی‌تفاوت بماند.**

**خانم آشتیانی شما هم درباره غزه و ادبیات پایداری اشعار زیادی دارید. یکی از آن شعرها را بشنویم.**

می‌بچشد روزی این خیر دست به‌دست شب آمد و در نبرد خورشید شکست در اول هر کتاب خواهند نوشت پرورنده صهیونیست را ایران بست چندر بعضی فروخورده در گلوی جهان به حرف آمد و شد نعره‌ای دهان به دهان اگر دروغ بگوید زمانه می‌بیند منم جوشت گرگ کرده بر دهان زمان برای داغ وطن اشک و گریه کافی نیست گرز کن از تب غم‌ها و حق باران رسیدیم به فصل جدیدی از تاریخ شروع مردن صهیون شروع یک توفان بین هلاکت قوم یهود نزدیک است به حکم قول خدا کل من علیها فان گواه ماست چهل سال لاله پر بر گواه ماست هزاران شکوه بی‌پایان به قطر قطره خون‌های پاک در رنگ‌ها هزار جان گرمی فدای تو ایران

### پیشنهاد کتاب

صبح روز یادبود روایتی از رنج و اندوه



«صبح روز یادبود» برداشتی از آخرین اثر منتشر شده از الیستر مک‌لاود، نویسنده شهیر کانادایی است. داستان ساده اما تأثیرگذار است: کهنه‌سربازی به نام دیوید مک‌دالند خود را برای شرکت در مراسم یادبود آماده می‌کند؛ مراسمی که احتمالا برای آخرین سال در آن شرکت خواهد کرد. در انتظار آمدن پسر و نوازش، خاطراتش یکی پس از دیگری بازمی‌گردند، نه به سبک تاریخی یا علمی بلکه در جزئیات روزمره: انتخاب‌هایی که او را به جنگ کشاند، گرسنگی و ترس که در جبهه (مکان‌هایی مانند آرتونا در ایتالیا) تجربه کرد، خانیت‌ها و آشتی‌های کوچک در خانه و تأثیرات این سال‌ها بر نسل‌های بعدی. ۳ نسل از خانواده مک‌دالند به‌مثابه عدسی‌هایی متحدالمرکز عمل می‌کنند برای بازنمایی و بازنوازی تیرگی‌های تجربه جنگ جهانی دوم، یا به‌طور کلی پدیده خانمان‌سوز جنگ. نویسنده در صبح روز یادبود خواننده را با داستانی درباره تاب‌آوری، سکوت و رنج و اندوه روبه‌رو می‌کند.

این کتاب کم حجم و خوش‌خوان سرشار از به‌یاد آوردن‌هاست، روایتی تکان‌دهنده از ۳ نسل مرگ یک خانواده: دیوید مک‌دالند پدر بزرگ، دیوید مک‌دالند پسر، دیوید مک‌دالند پسر که سایه بلند و سنگین جنگ جهانی دوم زندگی‌ها و سرنوشت‌هایشان را برای همیشه تغییر داده است؛ جنگی که همان‌قدر که خانواده‌ها را از هم فروپاشیده بهانه‌های دیگری هم برای زیستن به آنها بخشیده است؛ روایتی بلند از تأملی عمیق در اینکه چگونه زمان حال همواره از دل گذشته بیرون می‌آید و چگونه در میانه مصیبت‌ها و شوربختی‌ها همچنان رستگاری میسر است.

روایت داستان با پدر بزرگ آغاز می‌شود. او سال‌ها پیش در جنگ جهانی دوم خدمت کرده و اکنون در خانه‌اش در جزیره کیپ‌ه‌تون زندگی می‌کند. او صبح روز یادبود آماده می‌شود تا در مراسم یادبود کهنه‌سربازان و در گذشتگان کانادایی جنگ شرکت کند؛ مراسمی که احتمالا آخرین مراسم او خواهد بود.

در میانه انتظار این پسر و نوازش، خاطرات جنگ، خدمت در جبهه‌ها در اونا (ایتالیا) و سپس هلند، تجربیات دشوار جنگ، صدمات مادی و روحی و فجایعی را که جنگ بر زندگی خودش و خانواده‌اش گذاشته، مرور می‌کند. پس از بازگشت، او با وضعی مواجه می‌شود که زندگی‌اش دیگر مانند قبل نیست؛ روابط، معنای خانه، خانواده و حتی هویت او تغییر کرده است. این کتاب را نشر آفا بر گردان پژمان طهرانیان به فارسی، در ۶۰ صفحه پالتویی به بهای ۹۵ هزار تومان منتشر شده است.

سر هننگ نمی‌خواهد

### خسونت، ترس و بازگشت اشباح



کتاب «سر هننگ نمی‌خواهد» رمانی کوتاه و فشرده از نویسنده فرانسوی «امیلی پین ملانو» است که در آگوست ۲۰۲۲ توسط انتشارات Sous-Sol منتشر شد. این اثر کم‌حجم با زبانی شاعرانه و در عین حال بی‌رحمانه، به یکی از تاریک‌ترین وجوه تجربه انسانی می‌پردازد: خسونت سازمان‌یافته جنگ و پیامدهای روانی آن بر کسانیکه در هم قربانی‌اند و هم عامل. رمان پس از انتشار با استقبال منتقدان روبه‌رو شد و در فهرست بلند چند جایزه ادبی معتبر فرانسه قرار گرفت؛ توجیهی که نشان می‌دهد با وجود حجم اندک، با متنی پر قدرت و آندیشیده‌رو بهرو هستیم. داستان در کشوری بی‌نام و جنگ‌زده می‌گذرد؛ انتخابی آگاهانه که از همان ابتدا روایت را از یک موقعیت تاریخی خاص جدا می‌کند و آن را به تجربه‌ای جهان‌شمول بدل می‌سازد. شخصیت مرکزی، سرهنگی است که وظیفه روزانه‌اش بازجویی زندانیان است؛ بازجویی‌ای که در واقع به‌معنای اعمال شکنجه در فضایی زیرزمینی و پنهان است. او کار خود را با دقت، نظم و نوعی حرفه‌مندی سرد انجام می‌دهد؛ گویی خسونت برایش به یک روزه اداری بدل شده است. اما این نظم ظاهری در شب فرو می‌پاشد. کلنل از بی‌خوابی رنج می‌برد و ذهنش مملو از تصاویر مردانی است که زیر دست او خرد شده‌اند؛ چهره‌هایی که در خواب و بیداری همچون اشباح بازی می‌گردند و مرز میان واقعیت و کابوس را محو می‌کنند. در کنار کلنل، ۲ چهره دیگر نیز حضور دارند: ژنرالی که در کاخ بزرگ ماتپئی، به‌تدریج به تریخ فرمی‌رود و یک افسر زیردست که شاهد خاموشی این ماشین خسونت جنگی است. این سه‌گانه انسانی، ۳ واکنش متفاوت به جنگ را مجسم می‌کند: اعمال فعال خسونت، فروپاشی عقل و انفعال هراس‌آلود، فضای شهر، همواره خاکستری و بارانی است؛ شهری که گویی خود نیز زیر بار جنگ فرسوده شده و به‌صحنه‌ای رویاگون و خفقان‌آور بدل گشته است. از نظر مضمونی، رمان بیش از آنکه به‌خود خسونت بپردازد، به اثر ماندگار آن بر روان انسان توجه دارد. ملفانو نشان می‌دهد که جنگ، حتی برای عاملانش، پایانی ندارد؛ خاطر‌ها بازی می‌گردند، گناه پاک نمی‌شود و اطاعت از دستور، آرامش نمی‌آورد. سرهنگ در عین آنکه در جنگ شکنجه‌گر است، خود نیز اسیر خاطره و بی‌خوابی است؛ وضعیتی که مرز میان قربانی و جادو را پیچیده و نازح‌کننده می‌کند. کتاب از قضاوت اخلاقی مستقیم پرهیز می‌کند، اما با همین پرهیز، خواننده را ناگزیر به تأمل اخلاقی می‌کناند.

در جمع‌بندی این رمان باید گفت رمانی کوتاه اما سنگین است؛ متنی که بدون روایت پرحادثه یا توضیح تاریخی، به قلب تارک تجربه جنگ نفوذ می‌کند. این کتاب برای خوانندگانی که به ادبیات ضدجنگ، رمان‌های روان‌شناختی و متونی با زبان فشرده و استعارای علاقه‌مندند، اثری تأمل‌برانگیز و ماندگار است؛ روایتی که نشان می‌دهد خسونت، حتی وقتی پنهان و نظام‌مند است، همواره راهی برای بازگشت به ذهن انسان پیدا می‌کند. نشر آفا این رمان ۱۲۲ صفحه‌ای را با ترجمه ابوالفضل الله‌نادی در قطع پالتویی به بهای ۲۹۵ هزار تومان منتشر کرده است.